



تغییر کارکرد

دین و روحانیت

در نقش جدید

◇ دکتر فرامرز رفیع پور

است. در ادامه نویسنده اظهار می‌دارد که: گرچه در شرایطی افرادی که از بیرون به یک جامعه یا سازمان می‌نگرند، به اندازه افراد درون آن سازمان اطلاع ندارند، اما گاه ممکن است آنها مسائلی را ببینند که افراد درون آن سازمان یا جامعه به آن عادت کرده‌اند و کمتر آن را ادراک می‌کنند. دکتر فرامرز رفیع پور، نویسنده کتاب «توسعه و تضاد» که این مقاله گزینشی از آن تحقیق است، یادآور شده است که: به منظور بررسی این مسأله ضمن تعمق نظری و سیستماتیک کردن مشاهدات و تجربیات قبلی، اطلاعات خود را براساس مشاهدات در چند سفر کوتاه به حوزه علمیه قم، براساس مصاحبه با طلبه‌ها در سطوح مختلف و براساس مصاحبه با حضرات آیات به دست آورده و به منظور کنترل فرضیه‌ها و برداشتهای خود، استنتاجهای خود را در ملاقاتهای جداگانه با این بزرگان در میان گذاشتم.

جستار:

نوشتار حاضر، به تغییر کارکرد دین پرداخته و تلاش ورزیده است تا تبیین شایسته‌ای از موضوع ارائه نماید. نویسنده معتقد است که ما به عنوان جامعه‌شناس یا پرشکاف اجتماعی به دنبال تشریح اجزای بدن جامعه و کارکرد مناسب آن هستیم و دین یکی از ارکان اساسی جامعه است. وی معتقد است: تردید کمی می‌ماند که اگر نقش مذهب در جامعه تضعیف شود و تعهد و پایبندی انسانها بدان کاهش یابد، این مکانیزم قوی کنترل نیز از دست می‌رود و پایه‌های نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روانی و ... درهم فرو می‌ریزد. نویسنده در ابتدا به ماهیت و نقش و کارکرد مذهب به طور عام در جوامع و سپس به عوامل مؤثر در تضعیف نقش مذهب در شرایط کنونی ایران می‌پردازد و این پرسش را مطرح می‌سازد که چگونه نهاد مذهب و روحانیت می‌تواند نقش خود را در جامعه به بهترین وجه ایفا کند و چه عواملی می‌تواند این نقش را تضعیف کند؟

در بخش دیگری نیز اینگونه آمده است: همانطور که دین برای نظام اجتماعی بسیار لازم و حیاتی است، روحانیت نیز به عنوان یک نظام سازمان دهنده دین در هر جامعه‌ای مورد نیاز است. لذا در اینجا این سؤال مطرح است که چه عواملی در تقویت و تضعیف نقش روحانیون مؤثرند؟ در ادامه نیز می‌خوانیم که: یک نظام اجتماعی بدون مذهب کارکرد مناسب ندارد و یک مذهب نیز نمی‌تواند بدون نظام و سازمان «روحانیت» کار کند. بنابراین برای بهبود کارکرد یک نظام اجتماعی، باید کوشش شود که نظام مذهب نیز بهبود یابد. این نکته یک مسأله عام در مورد همه یا اکثر جوامع است، اما در ایران یک وجه خاص و بسیار مهم دیگر نیز دارد. در جوامع مهم دیگر، یک نظام حکومتی مستقیماً اشتقاق یافته از مذهب وجود ندارد و اگر در سیستم مذهب آنها اشتباهات و نواقصی وجود داشته باشد، خیلی بر روی نظام اجتماعی که از جانب یک سیستم سیاسی مجزای دیگر اداره می‌شود، تأثیر ندارد. در ایران وضع بسیار حساستر

دین و کارکرد آن

بررسی مسأله دین در جامعه ما از دو جهت دشوار است. یکی از جهت حساسیت‌ها و دیگری - که وجهی مهمتر است - از جهت تخصص. پرداختن به مسأله دین مانند هر مسأله دیگر نیاز به مطالعات عمیق تخصصی و صرف یک عمر زمان دارد. متأسفانه نویسنده از این تخصص عمیق بی‌بهره است و به‌عنوان یک مبتدی به این مسأله می‌پردازد. در اینجا این سؤال می‌تواند مطرح شود که اساساً پرداختن به این مسأله در قالب این تحقیق چه لزومی دارد؟ در پاسخ عرض می‌کنیم که ما به‌عنوان جامعه‌شناس یا پزشکان اجتماعی به دنبال تشریح اجزای بدن جامعه و کارکرد مناسب آنها هستیم. دین یکی از ارکان اساسی جامعه است و کارکرد آن در کارکرد کل جامعه بسیار مؤثر است. ما دیدیم که جامعه ما دچار مسائل مختلف و برخی بیماری‌های اجتماعی شده است. دیدیم که:

- ارزش‌های جامعه تغییر کرده‌اند،
- نابرابری افزایش یافته است،
- ارزش ثروت در چشم مردم بسیار بالا رفته است و در پی آن ارزش‌های دیگر نظیر ارزش‌های مذهبی از جمله ارزش افراد مذهبی (خانم‌های چادری، روحانیت، نهادهای انقلابی) و همچنین پایبندی‌های مذهبی تغییر و کاهش یافته‌اند. همچنین دیدیم که

- در پی باارزش شدن ثروت و تبلیغات زیاد برای کالاهای جدید و دیگر ابزار، در مردم نیاز زیاد به کالاهای (عموماً ظاهری) به وجود آمده است و آنها از آن طریق مایلند نیاز به عزت نفس خود را در مقایسه با قشر بالاتر حفظ نمایند.

- از طرف دیگر دیدیم که سطح درآمد و قدرت خرید اعضای قشرهای متوسط و پایین (بالاخص کارمندان) عموماً تنزل یافته است. یعنی از یک طرف نیازها بالا رفته و از طرف دیگر درآمدها پایین آمده‌اند.

این شرایط برای بروز انحراف در یک جامعه بسیار مساعد است. براساس تئوری انومی، چنین شرایطی موجب از هم‌پاشیدگی شالوده یک جامعه خواهد شد. برای جلوگیری از چنین قاجعه‌ای در یک جامعه، باید علل فوق‌الذکر برطرف گردند. از بین این علل، مهمترین علت سیستم کنترلی درونی انسان‌ها است و مهمترین سیستم کنترل درونی «دین و مذهب» می‌باشد. تا موقعی که پایه‌های مذهبی در یک جامعه قوی و اعضای یک جامعه پای‌بند اعتقادات مذهبی خود باشند، آن اعضا با وصف درآمد کم و نیاز شدید، عموماً به فساد و انحراف (یعنی کارهای نامشروع) روی نمی‌آورند. به عبارت دیگر با وجود آنکه:

- نابرابری،
- مقایسه و احساس محرومیت نسبی، و
- فرایند نیاز آفرینی قوی، در حدی بیش از سطح درآمد افراد (یعنی بیش از قدرت خرید مردم) و همچنین بیش از سطح تولید یک کشور...

برای یک جامعه بسیار مضر است و از کارکرد آن بسیار می‌کاهد، اما این فرایند هنوز موجب از هم‌پاشیدگی یک جامعه



نمی‌شود، آن هم تا موقعی که مردم یک کشور بر اعتقادات خود راسخ باشند. لیکن اگر اعتقادات مذهبی اعضای یک جامعه روبه سستی بگذارد و در آن حد کاهش یابد که عده زیادی از اعضای آن جامعه دلیلی برای کنترل خود و برهیز از «گناه» نبینند و یا کارهای خلاف را «گناه» و نامشروع نپندارند، مانند آنچه که در روسیه روی می‌دهد (م. ش. شفیعی ۱۳۷۳) - در آن صورت آن جامعه به طور جدی با خطر انهدام روبروست. به عبارت دیگر تضعیف کارکرد دین در یک جامعه خطری خانمان برانداز است. بنابراین ملاحظه می‌شود که کارکرد دین برای انتظام یک نظام اجتماعی بسیار مهم است و این ضرورت احساس می‌شود که ما به عنوان جامعه‌شناس نیز - هر چند به طور بسیار سطحی - به آن پی‌دازیم.

البته هدف دین در یک جامعه، بالاخص در جامعه ما فقط کنترل جامعه از خطر فروپاشی نیست و هدفی مهمتر از آن، یعنی سازماندهی تمام اجزای نظام آفرینش از جمله جامعه و انسانها را در مسیر الهی در نظر دارد (که: انا لله و انا الیه راجعون). اما از آنجا که قالب کلی بحث ما جامعه‌شناسی است و نویسنده به‌عنوان جامعه‌شناس به مسأله می‌نگرد و نه به‌عنوان یک عالم دینی، در نتیجه باید رابطه مسأله را با تئوری‌های موجود جامعه‌شناسی نیز در نظر گرفت. چنانکه متخصصین و کتاب‌خوانده‌ها در این زمینه می‌دانند. مشابه نگرش فوق در مورد کارکرد دین را امیل دورکهایم و برخی دیگر از دانشمندان نیز ابراز داشته‌اند. بدین معنی که آنها برای دین کارکردهای گوناگون و مهمی در جامعه قایلند. یکی از این کارکردها، ایجاد یک سیستم کنترل درونی قوی در انسان‌ها است، که آنها را از انجام کارهای خلاف و نامشروع باز می‌دارد. از این طریق، دین نظام اجتماعی را بدون هزینه! از بسیاری از خطرات (از داخل نظام و یا از خارج از آن) مصون نگه می‌دارد و زندگی اجتماعی سالم را با عطفوت و ملاحظه، در کنار انسانهای دیگر میسر و نظام اجتماعی را منسجم و مستحکم می‌سازد. م. ش. ۲۳۷، ۴۵۰؛ Lukes, 1973: 9 و همچنین 17؛ Freud, 1953: 9 و 31؛ Riesman, 1958: 31. بنابراین به عبارتی می‌توان گفت که:

«ایمان، سیمان اجتماعی است.»

گرچه مطالعات کاملاً جامعی وجود ندارد که تأثیر و نقش دین را در انتظام اجتماعی در تمام جوامع بررسی کرده باشد، اما

مذهب مردم ایران بعد از ظهور اسلام، همواره ثابت بوده و دستخوش تغییرات بسیار زیاد بوده است. با وصف این، در همان زمان عدم ثبات، دانشمندان بسیار برجسته‌ای ظهور نمودند. شاید بتوان گفت که بیشترین تعداد دانشمندان برجسته ما که مرزهای دانشی را تقصیر گسترش دادند که نظیرشان تا به امروز یافت نمی‌شود، از همان زمانها بوده‌اند و این جای تعجب دارد. نکته بسیار مهم آن است که در این زمان مراکز علمی و دینی، جدا از هم نبودند و دانشمندان وزیر با وسعت نگرش خود به همه مسائل از جمله دین می‌پرداختند.



یک نظام اجتماعی بدون مذهب کارکرد مناسب ندارد و یک مذهب نیز نمی‌تواند بدون نظام و سازمان «روحانیت» کار کند. بنابراین برای بهبود کارکرد یک نظام اجتماعی، باید کوشش شود که نظام مذهب نیز بهبود یابد. این نکته یک مسأله عام در مورد همه یا اکثر جوامع است. اما در ایران یک وجه خاص و بسیار مهم دیگر نیز دارد.

تحلیل سیستم روحانیت با نیت اصلاح و کمک به رفع نواقص از درون خود این سیستم کم نبوده است. اعظمی چون امام خمینی (ره) است الله مطهری و است الله خائنه ای - که تصویر جامعی از نظام اجتماعی داشته و دارند - نظرات و پیشنهادهای عمیق داده اند.

۱۱۱۳



حداقل اطلاعات و مشاهدات از کشورهای غربی (اروپایی و آمریکایی) حاکی از آنند که در این کشورها به اهمیت نقش مذهب برای کارکرد بخشهای دیگر جامعه و نهایتاً انتظام اجتماعی بسیار توجه می شود.

□ معرف اهمیت نقش مذهب در اروپا نه فقط:

● احزاب مذهبی (حزب «دموکرات مسیحی» به عنوان قوی ترین احزاب) است، بلکه برای آن می توان معرفیهای دیگر نیز یافت و ما در اینجا به برخی معرفیهای ظاهراً پیش یافتاده اشاره می کنیم که معمولاً به آن توجه نمی شود. مثلاً:

● در آلمان از مجموع روزهای تعطیل در طول سال (جمعاً در حدود ۱۷ یا ۱۹ روز) ۱۳ تا ۱۵ روز (۱) یعنی در حدود ۷۶ درصد تعطیل مذهبی است، اعیاد اصلی، اعیاد مذهبی هستند یعنی مثلاً در مقایسه با عید نوروز که عید اصلی ایرانی ها است، عید اصلی آلمانیها و (اروپاییها) عید کریسمس (تعطیلات مدارس و دانشگاهها در حدود ۳ هفته) و بعد از آن عید پاک (Eastern) (۵ روز تعطیل) است.

● بیشتر دانشگاههای بزرگ و قدیمی (مانند هایدلبرگ و توینگن) به مفهوم ما «حوزه علمی» بوده اند که به شکل کنونی دانشگاه تکامل یافته اند، یعنی عدم جدایی علم و مذهب یا به عبارت دیگر وحدت واقعی حوزه و دانشگاه.

● برنامه های هنری، موسیقی (کلاسیک)، تئاتر، نقاشی ها، کارنوالها، ... اکثراً در رابطه با مذهب و منشعب شده از آنند.

● بر روی قیش حقوقی هر آلمانی قابل مشاهده است که در کنار مالیات دولتی، یک مالیات مستمر برای کلیسا نیز کسر شده است.

● به طور خلاصه مذهب به طور نامحسوس (Latent) یا آشکار (۲) در جامعه حتی در اکثر زمینه های رفتاری وجود دارد که درک آن برای خارجی مستلزم سطح آگاهی بالا و آشنایی عمیق با فرهنگ آنجا است و در نظر اول اصلاً به چشم نمی خورد و تصور «بی بندوباری» را در ذهن می آورد. مثلاً در مورد کارنوال که دوره آن در شب ماقبل شروع زمان روزه گیری پایان می گیرد و از آنجا (Fastnacht) (= یک روز چهارشنبه)، زمان صیام شروع می شود و در دوره آن ۷ هفته، تا پایان عید پاک (Eastern) طول می کشد.

■ در آمریکا نیز که به نظر می رسد مذهب از نقش کمتری برخوردار باشد، مجله (JAMA) می نویسد که «آمریکاییها «بسیار مذهبی» (highly religious) هستند ... تحقیقات مؤسسه گالپ از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۸۱ نشان داده است که به طور مستمر ۹۵ درصد از آمریکاییها به خدا اعتقاد دارند و ۴۲ درصد نیز در مراسم عبادی هفتگی شرکت می کنند. در همانجا از آقای جورج گالپ (George Gallup, Jr.) نقل می شود که در عرض ۳۵ سال، ۱۲ بار درباره «اعتقاد مذهبی» (religious belief) آمریکاییها و اعتقاد آنها به خدا تحقیق شده است ... و:

We find that large majorities of Americans say that prayer is an important part of their lives, that they believe that miracles are performed by the power of God, and that they are sometimes conscious of the presence of God, said Gallup.

به زبان قابل فهم معمولی ما، آقای گالوپ می گوید: «در این تحقیقات ما به دست آوردیم که:

● اکثریت وسیع آمریکاییها می گویند، عبادت یک قسمت مهم از زندگی آنها است و

● آنها اعتقاد دارند که معجزه ها به وسیله قدرت الهی روی می دهد و همچنین

● آنها گاهی اوقات حضور خداوند را احساس و ادراک می کنند و از حضور او مطمئنند» (م. ش. JAMA, 1995:1562).

در همان مقاله رابطه مثبت بین اعتقاد مذهبی و سلامت انسانها تأکید می شود (م. ش. همچین Digest, 1995:151 Reader's

تردید کمی می ماند که اگر نقش مذهب در جامعه تضعیف شود و تعهد و پایبندی انسانها بدان کاهش یابد، این مکانیزم قوی کنترل و این سیمان اجتماعی نیز از دست می رود و پایه های نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روانی و ... درهم فرو می ریزد.

با این همه، به نظر برخی از دانشمندان نظیر کارل مارکس، فویرباخ یا (به صورت تفکیک شده) دورکهایم و ماکس وبر، دین می تواند (در برخی از شرایط) نقش منفی نیز در جامعه داشته باشد. این تذکر به جا است. یعنی تحت شرایطی، مذهب می تواند در برخی از شؤون زندگی اجتماعی کارکرد منفی هم داشته باشد، اما در آنگونه موارد چنان که خواهیم دید، دارندگان نقشهای هدایت مذهبی مردم، نقشهای خود را درست ایفا نمی کنند. بنابراین آنگونه از موارد باید بین پیروی از مذهب یا «رفار مذهبی» (دورکهایم)، «سازمان مذهب» (کلیسا یا نظام روحانیت) و «ماهیت مذهب» فرق نهاد، لذا ذیلاً ابتدا به ماهیت و نقش و کارکرد مذهب به طور عام در جوامع و سپس به عوامل مؤثر در تضعیف نقش مذهب در شرایط کنونی ایران می پردازیم. بحث درباره ماهیت و نقش دین کاری است بس دشوار و به طور کامل ناممکن، زیرا زمینه ای است تخصصی که با وصف تخصصی بودنش، دانشمندان زیادی با تخصصهای گوناگون درباره آن اظهار نظرهای علمی و تخصصی عمیق، اما متفاوت و گاه مخالف یکدیگر نموده اند که پرداختن به آن، زمان زیادی خواهد برد و باز هم به علت وسعت مسأله و عمر کوتاه انسان، هرچه گفته شود، ناقص خواهد بود. لذا در اینجا هدف ما باید این باشد که به طور بسیار مختصر هسته اصلی دین و ماهیت آن را در نظر بگیریم و از آن برخی از عوامل را اشتقاق کنیم و یا ببینیم کدام اقدام و روش به آن هسته اصلی مربوط می شود و کدام نه تا سپس بتوانیم علت گرایش یا عدم گرایش به دین را بهتر درک کنیم.

هدف ادیان

۱ - واژه لاتین دین Religion به طور لغوی به معنی «اتصال» ارتباط انسان یا خالق (۴) تعریف شده است. در قرآن شریف واژه دین به معانی مختلف عام و کم و بیش خاص آمده است از راه و روش گرفته تا شریعت، در هر صورت منظور از این واژه روش نزدیکی به خداوند، در مسیر و قالب تعیین شده او زیستن و



۷۶۶۶

در سوره‌های مدنی و برعکس)، لذا خوانندگانی که نیاز به مجاب شدن دارند، می‌توانند ترتیب نزول و ترتیب استدلال را از آن طریق به دست آورند که قرآن را تقریباً از پایان به طرف آغاز مطالعه کنند یا مورد توجه قرار دهند که این مسأله برای کسانی که به‌طور مستمر به قرآن شریف کریم می‌پردازند، عملاً حل می‌شود.

درک و اثبات خداوند

اولین و مهمترین مسأله در دین، درک و اثبات خداوند است، و این از آنجا سرچشمه می‌گیرد که انسانها در حد محدودی، نسبت به حیوانات قدرت تفکر و تصمیم‌گیری بیشتر دارند. حیوانات به‌علت رفتار غریزی، قدرت تفکر و لذا قدرت سربجی از قوانین نظام آفرینش را ندارند و لذا «... تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شی الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم...» (الاسراء، ۴۴) «تسبیح می‌کند او را آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آنها است و نیست هیچ چیز مگر که تسبیح می‌کند به ستایش او، ولیکن نمی‌فهمند تسبیح ایشان را».

البته این اشامل انسانها نیز می‌گردد. اما برخی از انسانها به‌علت همین تفکر و اندیشه در شناخت خداوند مشکل دارند، و این همواره مهمترین مسأله علمی لاینحل انسان بوده و خواهد بود. هر چه که انسان از نظر علمی و فکری بیشتر تکامل می‌یابد، گرچه عظمت الهی برایش ملموس‌تر و به خدا نزدیک‌تر می‌شود، اما در عین حال این مسأله برایش پیچیده‌تر می‌گردد. عده‌ای نیز به دلایل گوناگون از جمله به‌علت اشتغال یا به‌علت کامروایی و لهو و لعب زندگی و یا قدرت تفکر ضعیف، شناخت خداوند و احساس نمودن عظمت او برایشان میسر نیست.

لذا عواملی چون زندگی در یک نظام پیچیده از روابط اجتماعی و در محیطی غیرطبیعی که ارتباط انسان را با طبیعت و آیات خداوند قطع، درک و تجسم نظام آفرینش را دشوارتر می‌سازد، و این کاهش قدرت تجسم یکی از بزرگترین

عمل کردن است و «طاعت و فرمانبرداری» کامل از اوست. (م. ش. م. ابن زینب الرغب الاصفهانی، ۱۹۷۲، ص ۱۷۷ و قرشی، ۱۳۷۱، ص ۳۸۰)

۲ - هدف ادیان این است که:

○ اولاً انسانها به نظام آفرینش، وجود و عظمت خالق و روز جزا پی ببرند. اسوره‌ها و آیات متعدد قرآن درباره قیامت، قدرت و عظمت الهی، تفکر در گیاهان و جانوران و ستارگان... را باید در این رابطه دید و اگر کسی توانست به این عظمت پی ببرد (که ما قدر او را حق قدره... و ما عرفنا کحق معرفتک جز عبادت نتوانست که) «... ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون».

○ ثانیاً انسانها با معطوف شدن کامل به خداوند و آخرت، معنی و اهمیت زندگی دنیوی را در رابطه با خدا و دنیای ابدی ببینند.

بدین ترتیب ارزشهای انسانها کاملاً دگرگون و همگی به‌طور منسجم به یک نقطه «خدا» معطوف می‌شوند و همه چیز و همه کس را به‌عنوان وسیله در آن مسیر و راه می‌نگرند. لذا زندگی و روابط اجتماعی آنها برای کمک کردن به یکدیگر در جهت رسیدن به آن هدف تنظیم می‌گردد.

۳ - این زندگی و روابط اجتماعی با این هدف، به اقتضای شرایط محیطی (مکان و زمان) و همچنین تعداد اعضای آن گروه یا جامعه، نیاز به یک تعداد یا سلسله از قواعد برای تنظیم این روابط دارد. لذا همه ادیان به‌نسبت این عوامل (شرایط محیطی، شغلی، زمانی و تعداد افراد) یک مجموعه از قوانین برای بهبود روابط اجتماعی ارائه کرده‌اند. بدیهی است که با تغییر شرایط محیطی - زمانی و بالخصوص با بیشتر شدن جمعیت، پیچیدگی روابط اجتماعی بیشتر و... نیاز به قوانین جدید بیشتر می‌گردد. لذا پیامبران جدید هر یک قوانین جدیدتر و کاملتری را آورده‌اند. (۶)

آنچه که در بند (۲) و (۳) گفته شد، در قرآن شریف نیز قابل ملاحظه است. اگر به ترتیب نزول سوره‌ها توجه شود، اکثر سوره‌های نازل شده در مکه که در ابتدای رسالت رسول اکرم (ص) بوده‌است، سوره‌هایی هستند که توجه انسان را به عظمت نظام آفرینش و خالق متعال جلب می‌نماید و از این طریق وجود، حضور و قدرت خالق باری عظیم (له الاسماء الحسنى) را برای اهل تفکر و حکمت ملموس می‌سازد و این قدرت را با مثالهایی از اقوام گذشته برای مردم به‌گونه‌ای دیگر اثبات می‌کند و آنها را به عبرت وامی‌دارد. سپس در سالهای آخر، بیشتر در سوره‌های نازل شده در مدینه (بالاخص بقره، آل عمران، نساء، ...) دستورات مربوط به چگونگی رفتار فردی و قواعد روابط اجتماعی و نظم‌دادن به آن مطرح می‌شوند.

نکته قابل توجه دیگر این است که ترتیب نزول سوره‌ها و آیات نیز به همین گونه و مبتنی بر همین حکمت عظیم الهی در مجاب کردن انسانها بوده‌است. این ترتیب در قرآنی که ما در پیش روی داریم، به‌گونه‌ای دیگر تنظیم شده‌است، یعنی سوره‌هایی که در پایان عمر رسول اکرم (ص) وحی شده‌اند، در آغاز و بیشتر سوره‌های اولیه در پایان قرار دارند، ترتیبی تقریباً برعکس ترتیب نزول (البته در نظر گرفتن وجود برخی آیات مکی

در جوامع مهم دیگر یک نظام حکومتی مستقیمی اشتقاق یافته از مذهب وجود ندارد و اگر در سیستم مذهب آنها اشتباهات یا نواقصی وجود داشته باشد، خیلی بر روی نظام اجتماعی که از جانب یک سیستم سیاسی مجرای دیگر اداره می شود، تأثیر ندارد.



موانع درک عظمت الهی است. دیگر برای ما قابل تجسم نیست که زمینی که ما بر روی آن هستیم، با سرعت تقریبی ۱۰۷ هزار کیلومتر در ساعت به دور خورشید می چرخد و ما در این چرخ و فلک چندباری بیشتر اجازه چرخش نداریم و باید دوباره پایین بیاییم. نمی توانیم تجسم کنیم که خورشید دریایی خروشان «بحرال مسجور» از آتش است (با انفجارهای تا هزار کیلومتر) که چشم را توان دیدن آن نیست «برق البصر» گذشته از حرارت آن و دیگر تشعشعات و عناصر و اگر این خورشید نباشد، ما در خشکی های کره زمین آب نمی داشتیم (۷) ما نمی توانیم فرایند وجود خود را از نطفه تا مرگمان تجسم کنیم ... اما هرکسی بالاخره در موارد مشکلات (که براساس قرآن شریف سوره توبه، ۱۲۷) خداوند سالی یکی دوبار انسان را به آن گرفتار می کند (به بیان مولوی: «یفتون کل عام مرتین» به خدا روی می آورد و در آن لحظات مشکلات، خدا را قبول دارد.

هیچکس نیست که در کوی تو باش کزای نیست
هر کس آنجا به طریق هوسی می آید
(حافظ، ۸۵)

گرچه بعد از آن، مجدداً سرکشی می کند، «آن راه استغنی» ... همچنین هرچه انسان به پایان عمرش نزدیکتر می شود و ارزشهای زندگیش تغییر می کند، رویکرد او به خدا بیشتر می شود «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه ... لترکبن طبقاً عن طبق (۸) ... الی ربکم تهیهها (۹)» و این شامل دانشمندی نیز می گردد که در ابتدا دین و خدا را نفی می کردند و در پایان عمر بدان روی آوردند (مثلاً آدورنو و هورکهایمر، م.ش. بوخسکی، ص ۲۸۲).

اما در هر حال درک وجود خداوند و اثبات «بین ذهنی» (intersubjective) عظمتش برای دیگران (منکران)، نه فقط مشروط به داشتن قدرت تفکر و تعقل کافی برای ادراک است بلکه شرایط دیگری نیز دارد:

نظر پاک تو اندر رخ جانان دیدن
که در آینه نظر جز به صفات تو آنگه کرد
(حافظ، ۲۹)

تا نگر دی آشنایین پرده رمزی نشوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
(حافظ، به خط خورش، ۱۳۶۰، ص ۱۲۹۲)

درک خداوند در قالبهای تخصصی
علاوه بر این، راه درک خداوند و عظمتش صرفاً با تخصص و معرفت در یک رشته خاص نظیر فلسفه یا جامعه شناسی یا الهیات ... امکان پذیر نیست.

لاجرم چون مختلف افتلا سیر
هم روش هرگز نگرده هیچ طیر
معرفت اینجا تفاوت یافته
این یکی محراب و آن بیت یافته
(عطار، معلق الطیر، ص ۲۲۱)

دانش بشری همواره با سرعت زیاد در حال گسترش و عمر انسانها برای آموختن دانشهای وسیع جدید بسیار محدود است.

هرچند که تکنولوژیهای جدید نظیر کامپیوتر، کسب دانش را کمی آسانتر می سازند. در گذشته های دور که محدوده دانش به وسعت امروزی نبود، یک دانشمند می توانست در بسیاری از مسائل از نجوم گرفته تا ریاضیات و فلسفه و طب و ... اظهار نظر کند. اما امروزه با گستردگی وسیع علم، هر رشته تخصصی نظیر پزشکی یا شیمی، دارای زیر تخصصهای چندمرحله ای هستند (مثلاً متخصص داخلی، سپس در همین طب داخلی، متخصص گوارش ...) و با پیشرفت علم باز هم این زیر تخصصها و انشعابات بیشتر می شوند. در عین حال هر یک از این دانشمندان (چه دانشمند فیزیک، چه نجوم و چه پزشک جراح) در زمینه تخصصی خود، عظمت الهی را درک و لمس می کنند. آن پروفیسور نجوم که در یک آزمایشگاه فضایی، در تاریکی مطلق فضا به سر می برد و از دور، کره کوچک و آبی رنگ زمین را می بیند که به دور خود می چرخد (همانطور که سیارات دیگر نظیر مشتری و زحل و دیگر سیاره ها و رویدادهای فضایی را مشاهده می کند)، درک و فهمش از خالق (با قرض هوش و قدرت تفکر مساوی) نباید قاعدتاً کمتر از شخصی باشد که در یک گوشه دانشگاه، فلسفه و جامعه شناسی یا دیگر علوم انسانی را می خواند. به همین دلیل بود که امام (ره) نیز بارها به پزشکان اشاره می کردند که آنها خدا را بیشتر لمس می کنند ...

استاد جانورشناسی (Zontology) ما آقای پروفیسور پفلوگفلدر Pfluefelder که به عنوان نابغه مشهور بود و خداوند را با انواع روشهای علمی به ما اثبات می نمود، اما قالبهای مذهبی مسیحی را برای اثبات خداوند تنگ، محدود، ناقص و گاه اشتباه می دید. در دهه ۱۹۶۰ در جلسات مباحثه و مجادله درباره دین و خداوند، اساتید پروتستانت و کاتولیک را که بیشتر در قالبهای خود به مسأله می نگریستند، عاجز کرده بود. خداوند برتر از خیال و قیاس و گمان و ... دانش بشری است. هر کس با هر میزان از دانش و با هر تخصص، فقط می تواند به گوشه هایی از عظمتش پی ببرد و برای درک بهتر او دانشها و تخصصهای زیادی لازمند تا مکمل یکدیگر باشند. رشته های تخصصی و دایره و محدوده های که برای هر یک از دانشها تعیین می شود، مجموعه هایی با ابعاد گوناگونند که فراتر از رشته تخصصی اند و نمی توان آنها را به طور مصنوعی و با فشار و اجبار، در یک قالب شناختی محدود، فشرد و شناختش را منحصر در تعلق یک رشته در آورد. شناخت طبیعت و بیش از هر چیز شناخت نظام آفرینش که ابعاد شناختی آن حتی در وهم انسان نمی آید نیز همینطور است. به همین علت نیز دانشمندان بزرگ ما در زمینه علوم مختلف صاحب نظر بوده اند و هر یک از آنها که زمینه های گوناگون دانشش وسیعتر بود، به مسأله خلقت و خالق از ابعاد مختلف می نگریست. لذا حرفهای جدیدتر و بهتری برای گفتن داشت و راه ما را برای شناخت این مسأله پیچیده کمی هموارتر ساخت و نامشان نیز جاودان ماند.

این نکته البته به آن معنی نیست که یک منجم یا فیزیکیان هم بتوانند در کلیسا و مسجد به منبر بروند و موعظه بکنند و یا سازماندهی مذهب در جامعه به دست هر کسی داده شود. این بحثی دیگر است. این کاری است که به تخصص خاص نیاز دارد.

مذهب به سازماندهی خاص خود، یعنی به نظام یا نهاد مذهب (کلیسا یا روحانیت) نیاز دارد.

روشن اتصال و قالبهای فرهنگی - اجتماعی

دومین مسأله ادیان، نوع رابطه و اتصال با خدا یعنی «روش» است. این رابطه و اتصال، فقط از یک راه مشخص و تعریف شده نیست و انسانها به اقتضای شرایط فرهنگی، اجتماعی، جغرافیایی خود، راهها و تبیینهای گوناگون از طریق بت پرستی این نیاز را برطرف نموده اند (م.ش. 1954، Malinowski) و برخی با بالاترین درجه عرفان (مقصود تویی، کعبه و بتخانه بهانه).

بر در میکنده و بتکده و مسجد و دیر

سجده آرم که تو شاید نظری بنمایی

(امام خمینی (ره))

طریق اتصال را انسانها عموماً در قالب هنجارهای فرهنگی - اجتماعی به ارث می برند و می پذیرند. اکثر کشتیان مسیحی از جمله پاپ، اگر در قم متولد شده بودند، چه دین و مذهبی می داشتند؟ همین مسأله در حد زیادی نیز درباره دیگر ادیان و پیروان آنها صدق می کند، اما قطعاً نه صد درصد در مورد همه. فقط تعداد کمی از انسانها جرأت آن را دارند که از هنجارهای حاکم فرهنگی - اجتماعی، کورکورانه پیروی نکنند و تا آنجا که قدرت تفکرشان اجازه می دهد، راه بهتر را در مسیر حق بیابند. ابراهیم یکی از آنها بود که بر اساس توصیفات، شخصیت بسیار نادری بوده است و برای نزدیکی به حضرت حق، نه فقط حاضر به سوختن خود شد و در آن راه هیچ کمکی از فرشتگان را هم نپذیرفت، بلکه عزیزتر از جان خود (اسماعیل) را نیز حاضر به فدا کردن شد. بقیه پیامبران و اولیاء نیز همه، هریک به نوبه خویش به علت رشد شخصیتی و درک بالا، در واقع شخصیتهای ناپهنجار و انقلابی بوده اند که شیوه های مرسوم فرهنگی - اجتماعی محیط و زمان خود را برای تبیین خداوند درست نمی دانستند.

لذا بیشتر انسانها همان دین و روشی را که برای تبیین خداوند به ارث برده اند، مطلق می پندارند. (م.ش. ۱۰۰، م.ش. ۱۰۰) در این روش (Maier, 1972:665) گرچه این نوع پیروی از روش معمول در گروه، موجب همبستگی افراد آن گروه اجتماعی می گردد و این یک نکته و عامل بسیار مهمی است برای وحدت و انسجام اجتماعی، (تا موقعی که مکانیسم مناسبتری جایگزین آن نشده باشد)، اما در عین حال موجب تضاد با گروههای دیگر که راه و روش متفاوتی برای تبیین خداوند در نظام فرهنگی شان آموخته اند نیز می شود. لذا هریک از این گروهها، گروه دیگر را قبول ندارد (کل حزب بما لیدبیم فرعون، روم، ۳۱) و با انواع روشها (گاه نا آشکار) یا گروه دیگر مبارزه می کند، و این خود، نقطه تضاد انسانها است که در طول تاریخ همواره موجب کشتار بسیاری از انسانها شده است. جنگهای صلیبی، جنگهای ۳۰ ساله اروپا بین کاتولیکها و پروتستانتها که مشابه آن هنوز در زمان کنونی بین انگلیسی های پروتستان و ایرلندیهای کاتولیک ادامه دارد، نمونه هایی از آنند که در واقع هریک از این گروهها، دیگری را از راه رسیدن به خدا منع می کند.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
شکر آن را که میان من و او صلح افتاد
قدسیان و قص کتان ساغر شکرانه زدند
(حافظ - ص ۵۹)

به قول آیت الله آقای حسن زاده آملی، برای از بین بردن اینگونه تضادها، بحثهای منطقی، عقلایی و علمی لازم است و هر کس استدلال قویتری داشت، باید نظورش پذیرفته شود و اسلام در این زمینه چنان که بعداً اشاره خواهد شد، چیزی کم ندارد.

در عین حال در دستگاه عدل الهی محاسبات و ارزیابی از انسانها ممکن است جور دیگری باشد. تا آنجا که درک بسیار ناچیز و ناقص ما از این عظمت اجازه می دهد، تصور نمی رود که خداوند به زبان و راه افراد توجه داشته باشد (الطریق الی الله بعدد نفوس الخلاق).

عجب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم و گز بد تو برو خود را پایش
هر کسی آن درود عاقبت کز، که کشت
نامیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که چه خوب است و که زشت
همه کس طالب یازند، چه هشیار و چه مست
همه چاخانه عشق است چه مسجد چه کشت
(حافظ - ص ۳۸)

و حی آمد سوی موسی از خدا
بنده مار از ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی
تا توانی پامنه اندر فراق
بعضی الاشیاء عندی الطلاق

هر کسی را سیرتی بنهادیم
هر کسی را اصطلاحی دادیم
در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او شهادت و در حق تو سم
هندوان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح
مابرون را تنگیم و قال را
ماخرون را بنگیم و حال را

(مولوی، ۵۹ - ۶۱، ۱۷۵۰، مولوی، ۱۳۳۸، دفتر دوم، ص ۴۵ ب) سؤالی که اکنون مطرح است، این است که چگونه نهاد مذهب و روحانیت می تواند نقش خود را در جامعه به بهترین وجه ایفا کند و چه عواملی می تواند این نقش را تضعیف کند؟ این سؤال در تخصص جامعه شناسی نیز قرار می گیرد و حیطه بحث ما معطوف و محدود می شود به ایران.

عوامل مؤثر در تضعیف نقش دین در شرایط کنونی ایران بعد از انقلاب، ابتدا چند عامل باعث تقویت جایگاه مذهب در



تربید نیست که یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تضعیف نقش مذهب، تغییر نظام ارزشی جامعه است که به آن قبلا اشاره شد. وقتی پول و سودجویی در جامعه رواج یابد، وقتی با تبلیغات گسترده در مردم نیازهای مادی و دنیوی پرورش داده شود و وقتی همه اقدامات جانی لازم دیگر فراهم آید که مردم به سوی مادیات و پرستش گوساله‌های زرین «تجملات» تفریحات و ... روی آورند، بدیهی است که تمایل آنها به مذهب کم خواهد شد.



جامعه شد:

۱- در کنار وجود شخصیت متنقد و کاریسماتیک امام، باید اول به شور انقلابی مردم و تلقی آنها از مذهب، به عنوان راه حل اساسی جامعه و لذا رویکرد و امید آنها به مذهب اشاره کرد. یعنی وجود «تمایل» و «گرایش مثبت» مردم که مذهب را به یک «ارزش مثبت» تبدیل کرده بود. بنابراین از نظر مردم هم مذهب از جایگاه و «ارزش» والایی برخوردار بود و هم دارندگان نقشهای هدایت مذهبی (روحانیون) دارای پایگاهی بالارزش بودند و از اعتماد زیاد مردمی برخوردار.

۲- اقدامات و فعالیتهای درونی و خودجوش (و نه بیرونی و اجباری) مردم در جهت رواج و اشاعه بیشتر رفتارهای مذهبی (نمازهای جماعت، دعاها و دیگر مراسم جمعی نظیر دعاهای توسل و کمیل و انجام مراسم شب احیاء، حتی در خیابان «ولی عصر» قرار داشت).

۳- اتفاقات و حوادثی که هدفشان مقابله با انقلاب بود، نظیر گروههای سیاسی و یا جنگ که به علت پیوند قوی مردم با انقلاب، این اقدامات از نظر مردم، اقداماتی برضد آنها و برضد ارزشهای معتبرشان محسوب می شد و لذا همستگمی و پیوند آنها را با نظام و ایدئولوژی آن یعنی مذهب و دارندگان نقشهای مذهبی بیشتر می نمود.

(از همینجا نیز می توان نتیجه گرفت که اگر ارزشهای مردم تغییر کند و آنها خود را با نظام اجتماعی و مذهب همانند و پیوسته احساس نکنند، با اقدامات برضد نظام نیز به طور قلبی و درونی و با شور و احساس زیاد (به آن اندازه قبل) مقابله نخواهند کرد و لذا آسیب پذیری نظام حاکم بیشتر خواهد بود). اما به نظر می رسد، مدتی است که از گرایشها و تمایلات مذهبی مردم، (در مقایسه با اوایل انقلاب و شور و حال آن زمان) کاسته شده است. چنان که ارزیابی پاسخگویان از ۳ معرف ارزشهای مذهبی: (۱) اعتقاد مردم به دین، (۲) عیب بودن عدم رعایت حجاب، (۳) احترام به چادری، (۴) علاقه به روحانیت، تغییر قابل توجهی از سال ۱۳۷۱ نسبت به سال ۱۳۶۵ نشان می دهد که خلاصه نتایج در جدول زیر تنظیم شده اند:

مورد	۱۳۶۵	سال ۱۳۷۱
اعتقاد مردم به دین	۸۹/۳۷	۴۳/۲
عیب بودن عدم رعایت حجاب	۸۲/۲	۴۱/۵
احترام به چادری	۸۶/۸	۳۶/۸
علاقه به روحانیت	۸۶/۷	۳۲/۳

مشاهدات دیگر این روند، کاهش پایبندیها را در شهرستانها نیز تأکید می کند.

بر این اساس و براساس مشاهدات در سطح وسیعتری از جامعه (مثلاً تعداد شرکت کنندگان در مراسم نماز، تعداد چراغهایی که در ماه رمضان هنگام سحر در نقاط مختلف شهر تهران روشن می شود ... و مشاهده رفتار و پوشش خانمها و آقایان بالخصوص جوانان آن هم فراتر از محیطهای صرفاً مذهبی و تمایل آنها به مساجد (در مقابل مثلاً فرهنگسراها) به نظر

می رسد که پیوندهای مذهبی مردم تا حدودی رو به کاهش نهاده و مسؤلین را به فعالیتهایی نظیر (برگزاری سمینار نماز) در این زمینه واداشته است. (۱۰) گرچه در پی فعالیتهای انجام گرفته و همچنین نیاز فطری انسانها به خداوند، در برخی از مواقع مساجد مجدداً مملو از نمازگزاران می شود، اما این نکته نباید ما را از واقعیت و خطر تهدیدکننده غافل کند.

حال علت چیست و چه عواملی بر روی کاهش تمایلات و پایبندیهای مذهبی مردم تأثیر داشته است؟ به منظور بررسی این نکته باید عوامل مؤثر را ابتدا به دو دسته: عوامل درونی (عوامل مؤثر در درون سیستم مذهب) و عوامل بیرونی که از خارج از سیستم مذهب بر روی آن تأثیر می گذارند، تقسیم بندی نمود. از آنجا که عوامل بیرونی مهمتر و کوتاهترند، بحث را ابتدا با این عوامل آغاز می کنیم:

عوامل بیرونی مؤثر در تضعیف نقش دین

گرچه عواملی در درون سیستم مذهب نیز وجود دارند که موجب تضعیف آن شود، اما این عوامل جدید نیستند و از قدیم هم وجود داشته اند لذا حداقل در دوران جدید، عوامل بیرونی تأثیر بسیار بیشتری بر روی تضعیف نقش مذهب در جامعه و پایبندی مذهبی مردم داشته اند، که به برخی از آنها چنین است:

- مشخص است که وقتی مردم تحت فشار مادی و فقر زیاد قرار گیرند، کم و بیش و دیر یا زود تمایل آنها نسبت به مسیبن این فشار و کسانی که از نظر آنها با این فشار مستقیماً یا به طور غیرمستقیم در رابطه اند، کم خواهد شد.

- تردید نیست که یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تضعیف نقش مذهب، تغییر نظام ارزشی جامعه است که به آن قبلاً اشاره شد. وقتی پول و سودجویی در جامعه رواج یابد، وقتی با تبلیغات گسترده در مردم نیازهای مادی و دنیوی پرورش داده شود و وقتی همه اقدامات جانی لازم دیگر فراهم آید که مردم به سوی مادیات و پرستش گوساله‌های زرین «تجملات»، تفریحات و ... روی آورند، بدیهی است که تمایل آنها به مذهب کم خواهد شد.

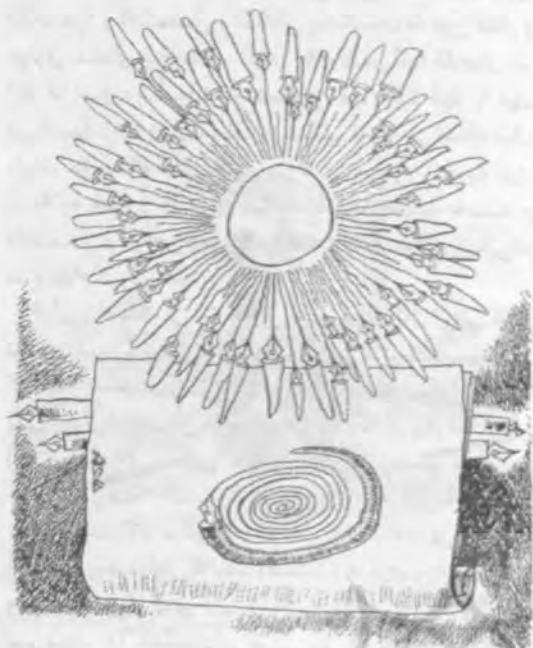
- همچنین عوامل دیگر از قبیل فرهنگسراها، برنامه‌های تلویزیونی، ویدئویی و اقدامات دیگر، در واقع به رقابت با نماز و مذهب برخاسته اند. تحت این شرایط بدیهی است که نمی توان مردم بالخصوص جوانان را به مسجد جذب نمود.

مثلاً با این فعالیتهایی که برای جذب مردم به نماز انجام می گیرد، شهرداری تهران تا چند سال پیش، در همان ساعات نماز روز جمعه، در محلهای مختلف، جمعه بازارها را تشکیل می داد «و اذا راوا تجارة او لهنوا انفضوا الیها و ترکوا کثامنا».

(جمعه- ۱۱)

زانک بر بانک دهل در سال تنگ
 جمعه را کردند باطل بی درنگ
 تا نباید دیگران ارزان خریدند
 زان جالب صر ف ز ما ایشان برند
 مانند پیغمبر به خلوت در نماز
 بادو سه درویش ثابت بر نیز

گفت طبل و لہو و بازر گائی
چو نتان ببرد از ربائی
قد فضضتم نحو قمع هایما
ثم خلیتم نبیا قایما
بهر گندم، تخم باطل کاشتید
و آن رسول حق را بگناشتید
صحبت او خیر من لہو است و مال
بین کہ را بگناشتی چشمی بمال
(مولوی - ۸ - ۳۱۴۶۶)



چنان کہ دیدیم، وضعیت فوق درپی اقدامات بعد از سال ۱۳۶۸ به وجود آمده است. بنابراین اقدامات انجام شده کشور، مهمترین عامل در تضعیف نقش مذهب در جامعه و در تغییر گرایش مردم به روحانیت بوده است.

● افزون بر دولت، عامل دیگر نیز در این مسیر تضعیف مذهب مؤثر بوده اند. از آغاز انقلاب، گروههای مختلف، مخالف گسترش ارزشهای مذهبی در جامعه، به انواع فعالیتهای ظریف ناملموس پرداختند، از پوشیدن چادر به تن زنان چندشوهه گرفته تا داستانه و شایعات مختلف. اما یک اقدام بسیار ظریف از ابتدا تا کنون آن بوده است که صدای اذان مساجد خاموش شود. در آغاز انقلاب به امام مراجعه کردند کہ ما بیماریم و بیمار داریم، ... لذا صدای اذان و دعاها (مثلاً در روستای «درکه» در شمال تهران کہ قبل از انقلاب محیطی روحانی را فراهم می ساخت) بعد از انقلاب بسیار کاهش یافت. در سال ۱۳۷۳ در شهرک غرب دوبار خانم محترمی را دیدم کہ می گفت «دارم می روم به این پدرسوخته های فلان فلان شده در مسجد ... بگویم کہ آخر پدرسوخته ها با این صدای اذانتان من و بچه هایم نمی توانیم بخوابیم و ...». جالب این است کہ این خانم (با نظام ارزشی «مدرن» خود) موفق هم شد کہ صدای اذان مساجد اطراف را در حد بسیار زیاد خاموش کند. یکی از مسجدیها اعتراض خود را اینطور بیان می کرد کہ این افراد به صدای اذان اعتراض می کنند اما در هنگام انفجارهای بیابی و سهمگین نارنجکها توسط جوانان در همین محل، کمترین اعتراضی شنیده نمی شود.

حال در مقابل، نمونه ای از کشور آلمان ذکر می کنم. در طول روز، سه بار (در ساعت ۶ صبح، ۳ و ۶ بعد از ظهر) صدای بسیار بلند زنگهای کلیساهای متعدد، آنچنان در فضای شهرها طنین می اندازد کہ در واقع باید آسایش را از همه سلب کند. شبی در ایام کریسمس ۱۹۷۰ (۲۷ دسامبر = ۵ دی ۱۳۴۹) در یک روستا در مہمانسرای، قصد خواب کردم، اما تا صبح نتوانستم بخوابم زیرا تا چشم گرم می شد، در هر ساعت، زنگ بلند ساعت کلیسا کہ به نشانه هر ساعت یک ضربه می زد، مرا از خواب بیدار می کرد. تازه در آن شب طولانی در اطراف ساعت ۵ صبح خوابم برده بود کہ ناگهان صدای بلند و پی درپی زنگ کلیسا (خیلی بلندتر از زنگ ساعت) شروع به زدن کرده آن هم برای مدتی نسبتاً طولانی (در حدود ۳ دقیقه) در تاریکی و سرما ...
... صبح هنگام پرداختن صورت حساب، خانم صاحب مہمانسرا به روال معمول تعارفات آنجا، پرسید کہ «آیا شب را

خوب خوابیدید؟» (منظورش به زبان ما آن بود کہ «انشاءالله کہ شب را خوب خوابیدید») در پاسخ گفتم: «والله نہ، یا این صدای زنگ ساعت کلیسا و ... نتوانستم بخوابم». او گفت «اما شما خیلی حساس هستید» کہ معنی آن به زبان عامیانه خانمهای ما می شود: «وا؟ چه نازک نارنجی و از خود راضی».

عوامل درونی مؤثر بر کارکرد دین

در درون سیستم مذهب نیز به نظر می رسد عواملی باید وجود داشته باشند کہ بر روی کارکرد آن تأثیر می گذارند. به منظور بررسی سیستماتیک این عوامل لازم است، نهاد مذهب را به نوبه خود به سه قسمت تفکیک نمود:

۱- محتوای مذهب،

۲- داورندگان نقش هدایت یا روحانیت و نظام و سازمان آن و

۳- روش آنها.

لذا ذیلاً براساس این تقسیم بندی به بررسی مسأله می پردازیم تا ببینیم در کدام قسمت چه عواملی موجب تضعیف نقش و جایگاه دین در ایران شده اند.

ماهیت دین اسلام:

در این بخش ما می خواهیم ببینیم کہ آیا در ماهیت دین اسلام کمبود و مشکلی هست کہ موجب عدم تمایل مردم جامعه ما به دین بشود یا نه؟ این مسأله را در دو زمینه باید پیگیری کرد: در زمینه اینکه آیا اساساً خدایی وجود دارد کہ بر آن پایه اصلاً بحث دین مطرح می شود و دیگر اینکه در دین اسلام چه کمبودها و نارسایی هایی وجود دارد کہ مردم را نمی تواند جذب



کند.

هردوی این مسائل نیاز به بحث زیادی ندارند. شناخت خداوند و درک عظمت او نیاز به دانش وسیع و قلب ... و بسیاری نکات دارد و دانشمندان و استادان پیشکسوت ما چون عطار و مولوی، سعدی و حافظ و ... که در مقام علمی آنها خارجیان نیز (که ما امروزه متأسفانه در همه چیز خود تأیید آنها را مهم می‌دانیم) تردید ندارند و لذا به کسانی که در این مسأله شک دارند، جز مطالعه آثار چنین بزرگانی نمی‌توان توصیه کرد. به‌علاوه همان خارجیان نیز به خداوند معتقد هستند و دانشمندان و عرفایی چون گوته (Goethe) اشعار عرفانی زیبایی در مدح نظام آفرینش دارد.

قرآن و اهمیت آن نیز حداقل برای خوانندگان ایرانی خیلی نیاز به تشریح و اثبات ندارد. اما شاید این تذکر نامناسب نباشد که پایه و اساس قرآن بر تفکر و تعقل و برهان است و این خود یکی از علل اهمیت آن محسوب می‌گردد که آن را از دیگر ادیان (که از استدلال منطقی دوری می‌جویند) متمایز می‌نماید. چنان که در هنگام اثبات و استدلال روی صحبتش بالاخص با کسانی است (لایات لقوم ...) که اهل تفکر (یتفکرون) و تعقل (یعقلون) و خرد (اولی الالباب) هستند و در مجموعه استدلالها و شواهد بسیار قوی آن، «عوجی» (کاستی و کجی) دیده نمی‌شود. لذا دانشمندان غربی نیز که به مطالعه اسلام پرداخته‌اند، این نکته را پذیرفته‌اند. مثلاً وینتر (Winter) در مقدمه ترجمه‌اش از قرآن به زبان آلمانی از گوته شاعر، عارف و دانشمند مشهور آلمانی نقل می‌کند که وی درباره آن می‌نویسد که:

«... mit Bewunderung erfuehlt und uns endlich zur Verehrung zwingt»
«... ما را از اعجاب تحسین آمیز، سرشار و نهایتاً به تعظیم و تکریم مجبور می‌سازد.»

(م. ش. Winter, Der koran, ص ۱۰)

و این همان چیزی است که در قرآن می‌فرماید:
قل امنوا به او لا تؤمنوا، ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا بئلی علیهم یخرون للادقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا. (سوره اعراف، ۱۰۸)
بنابراین دین ما تمام شرایط را داراست که مردم (نه فقط ایران) از آن پیروی نمایند و لذا براساس محتوا و ماهیت دین اسلام نباید کار دشواری باشد تا مردم را جذب دین نمود.

البته انتقاداتی نیز از اسلام می‌شود، بالاخص در زمینه مسائل خارق العاده و همچنین درباره نوع مجازاتها و قصاص و نقش زن (چندزنی). در پاسخ باید گفت که:

اولاً: (و این بسیار جالب توجه است) که تقریباً تمام مسائل خارق العاده قرآن به ادیان قبل از او مربوط می‌شوند. یعنی اگر جای سؤال پیش می‌آمد که چطور حضرت مریم، بدون ازدواج صاحب فرزند یا چطور چوب‌دستی موسی به اژدها تبدیل می‌شود، پاسخ آن را باید علی‌الاصول قبلاً ادیان دیگر (بیشتر در کشورهای غربی که ما مایلیم از آنها پیروی کنیم) بدهند، نه قرآن. گرچه قرآن باز هم جنبه‌های استدلالی این موارد را مطرح نموده‌است. (صحت کردن در گهواره و درباره موسی م. ش. مولوی،

دفتر سوم، آیات ۸۴۰ به بعد)

ثانیاً: درک و تفسیر قرآن یا هر دینی به سطح فرهنگ آن جامعه خاص بستگی دارد. مسیحیان اروپای مرکزی از دین خود به تناسب فرهنگشان عموماً برداشتهای مناسب می‌نمایند، همچنان که ایران بعد از ظهور اسلام به علت فرهنگ پیشرفته‌اش موجب گسترش آن گردید. تردید نیست که اگر سطح فرهنگ یک جامعه‌ای پایین باشد، برداشت آن جامعه از محتویات یک پدیده، بسیار سطحی، محدود و بدون انعطاف است.

تو را چندان که تویی هر نظر کجایند
به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک
(حافظ به خط خورشید، ۱۳۶۰، ص ۲۳۳)

در این زمینه گاه مسأله دین یا یک آهنگ موسیقی و خواننده مقایسه می‌شود. اگر یک آهنگ بسیار جاذب باشد اما یک خواننده بدصدا آن را بخواند، جاذبه‌اش بسیار کمتر خواهد بود از یک آهنگ کم جاذبه که توسط یک خواننده خوش صدا و برجاذبه خوانده می‌شود.

در عین حال باید این نکته را نیز در نظر گرفت که در ادیان دیگر در اروپا نیز می‌توان بسیاری از مسائل را از نظر علمی و منطقی زیر سؤال برد. در حالی که پیشرفت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اروپا بر دیگر کشورها موجب می‌شود که مردم غرب زده و از خودبیگانگی جهان سوم، همه چیز این کشورها را خوب ببینند و رفتار مذهبی خود را بد. مثلاً آیا ما می‌توانیم تصور کنیم که در کشور برتقال محل زیارتی به نام «فاطمیما» وجود دارد که در آن مقبره زنی مقدس با نام فاطمیما (فاطمه) است. این زن از آن نظر مقدس شمرده شده و می‌شود که حضرت مریم را در خواب دیده و سپس در بیداری با او صحبت کرده‌است. حال نکته جالب این است که:

اولاً: آنجا محل زیارت تعداد بی‌شماری از افراد از نقاط مختلف، از جمله اروپائیان است که برای بازدید از برتقال می‌آیند.

ثانیاً: این نکته مهم است که باید از فاصله ۲ کیلومتری محل زیارت، مسیر را تا مقبره یا زانو (به‌طور زانو زده) و بدون کفش بپیمود.

همچنین شاید عده‌ای در تصاویر دیده‌باشند که وقتی باب کشیشان جوان را به درجه روحانیت مفتخر می‌کند، آنها بر روی شکم بر روی زمین (خاک) می‌خوابند و باب پایش را بر پشت آنها می‌نهد. حال اگر چنین اتفاقاتی در کشور ما می‌افتاد، چه می‌شد؟

با توجه به مطالب فوق به نظر نمی‌رسد استدلال کافی برای آن وجود داشته‌باشد که براساس آن بتوان کاهش تمایل مردم به دین را در شرایط کنونی ایران به مسائل ماهیتی دین اسلام مربوط ساخت. به‌علاوه با ابزار و روشهای روانشناسی اجتماعی می‌توان مردم را مجذوب هر چیزی (حتی ارزشهای مضر) نمود و آنها را از هر چیزی خوب بری ساخت. لذا باید علل را در عوامل دیگر جستجو نمود.

نظام و سازماندهی دین - روحانیت :

عامل بعدی که می‌توان در آن علل کاهش تمایل مردم به دین را جستجو نمود، نظام و سازمان دین، یعنی روحانیت است. از مطالب بالا باید ادراک شده باشد: همانطور که دین برای نظام اجتماعی بسیار لازم و حیاتی است، روحانیت نیز به عنوان یک نظام سازمان دهنده دین در هر جامعه‌ای مورد نیاز است. لذا در اینجا این سؤال مطرح است که چه عواملی در تقویت و تضعیف نقش روحانیون مؤثرند.

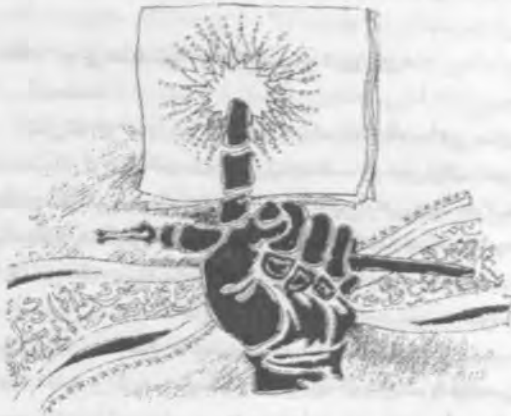
نگاهی به گذشته :

مذهب مردم ایران بعد از ظهور اسلام، همواره ثابت نبوده و دستخوش تغییرات بسیار زیاد بوده است. با وصف این، در همان زمان عدم ثبات، دانشمندان بسیار برجسته‌ای ظهور نمودند. شاید بتوان گفت که بیشترین تعداد دانشمندان برجسته ما که مرزهای دانش را آنقدر گسترش دادند که نظیرشان تا به امروز یافت نمی‌شود، از همان زمانها بوده‌اند و این جای تعجب دارد! نکته بسیار مهم آن است که در این زمان مراکز علمی و دینی، جدا از هم نبودند و دانشمندان وزین با وسعت نگرش خود به همه مسائل از جمله دین می‌پرداختند. به عبارت دیگر علمای دین در عین حال بزرگترین عالم در (حداقل برخی از) زمینه‌های علوم دیگر و یا بزرگترین دانشمندان در عین حال ملا و روحانی نیز بودند (مانند غزالی، ابن سینا، فارابی، ملای روم). لذا علم و دین جدا نبود (مانند مراکز علمی امروزی اروپا که اکثراً همان حوزه‌های علمی - دینی بوده‌اند). این وسعت دانش، حکمت و نگرش دانشمندان موجب می‌شد که بررسی‌ها و اظهار نظرهای دینی آنها، ابعاد عرفانی بسیار قوی نیز داشته باشد.

قدرت نفوذ امرای بنی امیه و بنی عباس و مجازاتهای شدیدی که آنها نسبت به پیروان آل محمد (ص) اجرا می‌نمودند، موجب شده بود که شیعه اصیل در قلوب بسیاری از مؤمنین پنهان بماند و آنها از ترس تویخ‌های شدید جرأت ابراز آن را نداشته باشند. (م. ش. میراحمدی، ۱۳۴۴، ص ۱۳ ب ب)

بعد از آغاز حکومت صفویه به نظر می‌رسد که پادشاهان صفوی توانستند از این سرمایه عظیم استفاده نمایند و آن را - هر چند در آن زمان با اهداف بیشتر شخصی - ماهرانه و هنرمندانه در بین مردم آن چنان گسترش دهند که از یک طرف، موجب وحدت ملی بیشتر و از طرف دیگر موجب افزایش قدرت نظامی در مقابل رقبای عثمانی که مرزهای ملی را تهدید می‌نمودند (و همچنین تا قلب اروپا نفوذ کرده و اروپا را با خطر اسلامی شدن کامل مواجه کرده بودند) شود. اگر پذیرفته شود که سلاطین صفوی، بالاخص شاه عباس سلطه و قدرت نسبتاً زیادی یافت و اگر پذیرفته شود که آنها مروج شیعه بودند و از آن نیز برای کنترل نظام اجتماعی استفاده می‌کردند، در آن صورت این احتمال قوت می‌یابد که:

اولاً: باید ارتباط مستقیم آنها با مذهب زیاد بوده باشد و ثانیاً: آنها بر روی سازماندهی مذهبی که خود اشاعه دهنده آن بودند، نفوذ می‌داشتند. در نتیجه باید قاعدتاً به همان نسبت که سلطه پادشاهان



صفوی در اداره کشور بیشتر می‌شد، سایه قدرت آنها بر همه شؤون زندگی، از جمله مذهب نیز گسترش می‌یافت. در چنین شرایطی، تفسیر دین و هدایت‌های مذهبی مردم نیز باید در هارمونی و هماهنگی با نظام حکومتی بوده و آنچنان باشد که حکومت بتواند به بهترین وجه به اهداف خود برسد، یعنی کاری که همه کشورها و حکومتها می‌کنند. به نظر می‌رسد که پادشاهان صفوی در این کار بسیار موفق بودند و توانستند هنرمندانه مذهب را آنچنان در قالب مراسم خاص پایه‌ریزی کنند که تعقیب بهنجار، بلکه به یک سنت تبدیل شود و تا به امروز پایدار بماند. (م. ش. در بین زیمت: فلسفی ۱۳۴۲، بالاخص ص ۹-۶ و ۳۱-۲۰ ب ب، نویی ۱۳۵۶، ص ۹۶، پارسادوست بدون سال، ص ۶۲ ب ب، م. ش. حمیدین فصل ۲۰-۳۰ این کتاب)

از نظر جامعه‌شناسی، این هنر بیشتر در این نهفته است که از این طریق جامعه به زیرمجموعه‌های جزئی‌تر (گروه) تجزیه می‌شود که همه به‌طور منسجم با یک کل (جامعه) در ارتباط و همسو هستند. از طرف دیگر در درون هر گروه یک سازماندهی قوی (حسبیه‌ها و هیأتها) و همچنین یک پیوند احساسی بسیار قوی (یعنی یک انرژی احساسی عظیم) به وجود می‌آید که توسط آن می‌توان جامعه را آنطور که نظام حاکم می‌خواهد اداره نمود، چه در جهت سازندگی (مثلاً معماری عظیم، صنعت، کشاورزی) و چه در جهت تخریب نیروی دشمن. برای یک چنین پیوند گروهی نیز، وجود یا ایجاد یک دشمن مشترک قوی می‌تواند همواره بسیار مؤثر و مفید باشد. لذا قطب‌بندی شیعه و سنی و مراسمی که در آن سمبل‌های مذهبی دشمن سوزانده شوند و یا مورداهانت قرار گیرند، انرژی احساسی را بیشتر تهیج و پیوند گروهی را قویتر می‌نمود. اما از طرف دیگر اقداماتی نظیر ارتباط با پایپا و پادشاهان مسیحی اروپایی، گسترش مسیحیت در ایران، استقرار آرامنه، برتری دادن مسیحیان به ایرانی‌ها،

چنان که در ابتدا نیز گفته شد، یک نظام اجتماعی بدون مذهب کارکرد مناسب ندارد و یک مذهب نیز نمی‌تواند بدون نظام و سازمان «روحانیت» کار کند. بنابراین برای بهبود کارکرد یک نظام اجتماعی، باید کوشش شود که نظام مذهب نیز بهبود یابد. این نکته یک سؤال عام در مورد همه یا اکثر جوامع است. اما در ایران یک وجه خاص و بسیار مهم دیگر نیز دارد. در جوامع مهم دیگر یک نظام حکومتی مستقیماً اشتقاق یافته از مذهب وجود ندارد و اگر در سیستم مذهب آنها اشتباهات یا نواقص وجود داشته باشد، خیلی بر روی نظام اجتماعی که از جانب یک سیستم سیاسی مجزای اداره می‌شود، تأثیر ندارد.

شراپخواری شاهان صفوی، ... دلالت بر آن دارند که تعصبات مذهبی این سلسله نباید آنچنان هم زیاد بوده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که در زمان صفویه، نقش کارکردی مذهب در اداره امور داخلی و کنترل اجتماعی و همچنین در روابط خارجی (درمقابله با عثمانی‌ها که برای اروپا خطری جدی بودند) بیشتر از نقشهای دیگرش بوده است. (م. ش. فصل ۲۰-۲۳)

نظام کنونی مذهب و عوامل مؤثر در درون آن:

۱- مقدمه

چنان‌که در ابتدا نیز گفته شد، یک نظام اجتماعی بدون مذهب کارکرد مناسب ندارد و یک مذهب نیز نمی‌تواند بدون نظام و سازمان «روحانیت» کار کند. بنابراین برای بهبود کارکرد یک نظام اجتماعی، باید کوشش شود که نظام مذهب نیز بهبود یابد. این نکته یک مسأله عام در مورد همه یا اکثر جوامع است. اما در ایران یک وجه خاص و بسیار مهم دیگر نیز دارد. در جوامع مهم دیگر یک نظام حکومتی مستقیماً اشتقاق یافته از مذهب وجود ندارد و اگر در سیستم مذهب آنها اشتباهات یا نواقصی وجود داشته باشد، خیلی بر روی نظام اجتماعی که از جانب یک سیستم سیاسی مجزای دیگر اداره می‌شود، تأثیر ندارد. در ایران وضع بسیار حساستر است. نه فقط مسائل کنونی جامعه نظیر انحرافات، سیاست و نابرابریها ... در رابطه با نقش و کارکرد مذهب است، بلکه مهمتر از آن، آینده ایران و نسلهای بعد نیز به آن بستگی دارد. مسائل درونی سیستم مذهب حالا دیگر فقط به کارکرد مذهبی محدود (نظیر مراسم مذهبی) مربوط نمی‌شود که انسان بگوید خوب حالا ما آمدیم به این مجلس ختم یا عزاداری و فلان معمم هم یک حرفی زد (یا مفید یا بی‌فایده)، این یک درصد از زمان و مسائل ما را هم دربر نمی‌گیرد و حالا می‌رویم سر کار اصلی خودمان. نخیر، از آنجا که امروز تصمیم‌گیری درباره تمام شؤون جامعه، (چه در سیاستهای کلی و چه جزئی) زیر چتر مذهب و در قالب نظام آموزشی، سازمانی، محدوده قدرت تفکر و تخصص روحانیت انجام می‌گیرد، کوچکترین اشتباه در سیستم مذهب، نه فقط خود آن را تضعیف می‌کند، بلکه سرنوشت تمام بخشهای جامعه را در حال و آینده نیز تعیین می‌نماید. لذا تشخیص و پرداختن به این مسأله به نظر می‌رسد بیشتر کار کسی باشد که تصویر تخصصی جامعی از کلیه یا بیشتر اجزای یک جامعه و ارتباط آنها باهم و در نتیجه کارکرد کل مجموعه دارد.

تحلیل سیستم روحانیت با نیت اصلاح و کمک به رفع نواقص از درون خود این سیستم کم نبوده است. اعظامی چون امام خمینی (ره)، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای - که تصویر جامعی از نظام اجتماعی داشته و دارند - نظرات و پیشنهادهای عمیق داده‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی خود در آذرماه ۱۳۷۴ در قم اظهار داشتند: «حوزه‌ای که این سابقه و ریشه و شجره و نسبت علمی آن است، الآن در چه وضعی است؟ اگر کسی به سرنوشت اسلام و مسلمین علاقه‌مند است، باید به این قضیه بپردازد. این از آن قضایایی نیست که بشود به دست افعال

بسیاریم، بلکه همه باید به این موضوع فکر کنند.» (پوشاندیش، شمز، اول، اسفند ۷۲، ص ۱)

البته منظور از «همه باید به این موضوع فکر کنند» این نیست که هرکسی با هر نیتی اظهار نظر کند و تصور نماید که تنها نظر او صائب است. به منظور یافتن موانع، اینگونه برخوردها کاری از پیش نمی‌برد و کمکی نمی‌کند، بالاخص که اگر نتیجه این نظرات به تخریب آنچه که موجود است، بیانجامد و نه فقط روحانیت را تضعیف کند، بلکه فراتر از آن اسلام را زیر سؤال ببرد و مورد استفاده دشمنان اسلام قرار گیرد. «تضاد» به معنی علمی و برخورد عقاید به گونه علمی بسیار مفید است، در صورتی که هدفش اصلاح وضع موجود باشد. اما اگر «صورت» علمی داشته باشد، ولی در واقع هدفش تخریب باشد، برای جامعه ما مفید نخواهد بود. در هنگام تضاد یا برخورد عقاید علمی نیز باید توجه داشته باشیم که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، از یک فرهنگ استبدادی تاریخی (م. ش. فصل ۱۳ - ۳ «استبداد») متأثریم. در این چنین قالب فرهنگی، انسانها - عموماً ناآگاهانه - مایلند یکدیگر را بکوبند، تحقیر کنند و تخریب کنند. بدیهی است که در یک چنین نظام فرهنگی استبدادی، اینگونه رفتار تخریبی، مورد استقبال عده‌ای نیز قرار می‌گیرد که آنها نیز در قالب نظام فرهنگی استبدادی مایل به خالی کردن «دق دلی» و تخریبند و لذا کسانی را که انتقاد کوبنده می‌کنند، تشویق می‌نمایند و حتی مرید او نیز می‌شوند. اما روشن است که از طریق تخریب یک بخش، کارکرد کل نظام اجتماعی نه افزایش بلکه کاهش خواهد یافت. لذا ما باید کوشش کنیم با آنچه که داریم کار کنیم، آن را اصلاح کنیم، نه تخریب و در این راه با نیت الهی و اخلاص، مشترکاً به جستجوی نواقص بربیاییم. از یک طرف اجازه انتقاد بدهیم و هرکسی را که انتقاد کرد، نکویم و از طرف دیگر افرادی که می‌خواهند انتقاد کنند، نیتشان کسب وجهه اجتماعی و ... نباشد. نیتشان لله باشد ...

در عین حال پرداختن به این مسأله از جانب شخصی چون نویسنده نیز می‌تواند عکس‌العملهای متفاوتی را در ذهن روحانیون به وجود آورد. ممکن است برخی چنین فکر کنند که این مسأله به افرادی خارج از این سیستم مربوط نمی‌شود و نباید مسائل داخلی را با غریبه‌ها در میان گذاشت. گرچه برخی از عکس‌العملهایی را که نویسنده در هنگام بررسی این مسأله در قم مشاهده نمود، می‌توان به این طرز تفکر مربوط ساخت، اما اینگونه عکس‌العملها در مجموع کمتر مشاهده شدند. برعکس نویسنده در مجموع با استقبال زیاد، بالاخص در سطح دانشمندان جوان رویرو بود که البته این برخورد به نیت و رفتار محقق نیز مربوط می‌شود. این دانشمندان جوان و همچنین طلبه‌های جوانتر و حتی برخی از بزرگان، مسائل زیادی را در حوزه احساس می‌کردند که مایل بودند حل شود، اما در عین حال احساس می‌کردند که خود نمی‌توانند به آن بپردازند و این مسائل را مطرح سازند. لذا نویسنده گاه با این عکس‌العمل «توصیه‌مانند» مواجه می‌شد که «خیلی خوب است، شما می‌توانید این حرفها را بزنید، اما ما نمی‌توانیم.»

اما با وصف این، پرداختن به این مسأله، هم از نظر حساسیتها

و هم از نظر محتوایی، کاری بسیار دشوار است. همچنان که در ابتدا گفته شد، این کار نیاز به تخصص و تفحص عمیق دارد که نویسنده از آن بهره‌مند نیست، لیکن به‌عنوان یک جامعه‌شناس و شخصی که از بیرون به یک پدیده می‌نگرد، برداشتهای خود را در اینجا ذکر می‌کند تا شاید بتواند برای تصمیم‌گیرندگان در این زمینه موردتعمق قرار گیرد، زیرا گرچه در چنین شرایطی افرادی که از بیرون به یک جامعه یا سازمان می‌نگرند، به‌اندازه افراد درون آن سازمان اطلاع ندارند، اما گاه ممکن است آنها مسائلی را ببینند که افراد درون آن سازمان یا جامعه به آن عادت کرده‌اند و کمتر آن را ادراک می‌کنند. در سالی که در آمریکا بودم، بحثی با یکی از اساتید جامعه‌شناس دربارهٔ وضعیت آمریکا و مشاهدات خود داشتم. آن استاد بزرگوار (F. Summer Gene) - تاحدی با نظر مهمان‌نوازی - گفت «شما - چون از بیرون به کشور ما آمده‌اید - چیزهایی را می‌بینید که ما به آنها عادت کرده‌ایم و آنها را ادراک نمی‌کنیم». همین مسأله در مورد خارجی‌هایی صدق می‌کند که به ایران می‌آیند. این مسأله را آلمانی‌ها در جامعه‌شناسی سازمانها، «عدم بینایی سازمانی» (Berriehlintheit) می‌نامند. اما درعین حال این نگاه یک‌غریبه از خارج به داخل می‌تواند کاملاً غلط باشد. در مقالهٔ مربوط به مشاهدهٔ (د. ک. ریح‌پور، ۱۳۴۹) متذکر شدم که در زمستان ۱۳۴۹ در کردستان از جمعی از مردان که به‌مناسبت یک جشن، مشغول رقص کردی با دستمال بودند، عکس می‌گرفتم. در این هنگام یکی از مردان در همان حال حرکت، از جیب خود اسکناس درشتی درآورد و آن را به‌من نشان داد. براساس کتابها و نوشته‌هایی که من از مشاهدات غربی‌ها در جهان سوم خوانده‌بودم، از این عکس‌العمل ناراحت شدم و به‌راندیشهٔ متینی که همراه من بود، گفتم «حیف که این مردم آزاده و اصیل نیز پول جو شده‌اند.» راننده که خود «کرد» و مردی باسن‌وسال، فروتن و فهمیده بود، با لبخندی محبت‌آمیز اما پرمعنی گفت «نخیر... این رسم ماست. ما به یک مهمان اینطور خوش‌آمد می‌گوییم که مهمترین چیزی را که داریم، به او نشان می‌دهیم و این به‌معنای آن است که ما مهمترین چیز خود را فدای مهمان پراخ می‌کنیم.» این مثال و مثالهای دیگر نشان می‌دهند که ادراک ما به‌عنوان یک محقق در محیطهای ناآشنا، می‌تواند بسیار غلط باشد. در این زمینه آفریقایی‌های سیاهپوست یک ضرب‌المثل جالبی در مورد سیاحان سفیدپوست در کشورشان دارند. آنها می‌گویند «سفیدپوستان چشمان درشتی دارند، اما چیزی نمی‌بینند.» شبیه این مسأله در قرآن شریف نیز چندبار آمده‌است (... لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل، اولئک هم الغافلون). (اعراف - ۱۲۸، ۱۲۹)

بنابراین ما با اذعان داشتن این محدودیتها و سطحی‌بودن نگرش خود و همچنین جامع‌نبودن آن به برخی از نکات ادراک‌شده، با ادراک ناقص - و شاید حتی اشتباه - خودمان اشاره می‌کنیم تا شاید موردتعمق و ارزیابی بیشتر اساتید محترم قرار گیرد، زیرا مسؤولین و اساتید محترم در این زمینه باید توجه داشته‌باشند، حتی در صورتی که این برداشتها اشتباه باشند،

احتمالاً شامل افراد زیادی از جامعه می‌شود که از بیرون به این مسأله می‌نگرند و لذا ایجاب می‌کند که اقداماتی معمول گردد تا تصویر صحیحی از واقعیت به‌دست آید. بعد از این مقدمه ما به بررسی خود می‌پردازیم:

نویسنده به‌منظور بررسی این مسأله، ضمن تعمق نظری و سیستماتیک کردن مشاهدات و تجربیات قبلی، اطلاعات خود را براساس مشاهدات در چند سفر کوتاه به حوزهٔ علمیه قم، براساس مصاحبه با طلبه‌ها (۱۱۴ نفر N) در سطوح مختلف و براساس مصاحبه با حضرات آیات آقایان جوادی آملی، حسن‌زاده آملی، صانعی، فاضل لنگرانی، مکارم شیرازی و مؤمن به‌دست آورد. نویسنده به‌منظور کنترل صحت فرضیه‌ها و برداشتهای خود، استنتاجهای خود را در ملاقاتهای جداگانه با این بزرگان (به‌جز آیت‌الله حسن‌زاده) درمیان گذاشت. در همینجا لازم است از همکاری صادقانه و عالمانهٔ این بزرگان تشکر شود. برخی از این بزرگان، استنتاجهای نویسنده را تأیید نمودند و برخی دیگر نظرات تکمیلی و اصلاحی داشتند و برخی نیز در کنار نظرات تکمیلی گاه از کنار مسأله گذشتند و توصیه‌های کلی‌تر را ترجیح دادند که آن هم برای نویسنده مفید بود.

نویسنده در این تحقیق علی‌رغم پیش‌دوریهای موجود، در همهٔ سطوح عموماً با افرادی بسیار صادق، «باز»، شجاع، منطقی، هشیار، «متفقد از خود»، «تصدیق‌کنندهٔ حسن» روبرو شد. محیطی بسیار جالب برای بحثهای علمی که در دانشگاهها به‌ندرت پیدا می‌شود، زیرا در آنجا بحثها بین دانشجویان و کوههای بالاتر عموماً با برخوردی تند احساسی و نه آرام و منطقی، در قالب گروه‌بندیها انجام می‌گیرد که در پایان عموماً کمتر نتایج قابل‌استفاده حاصل می‌شود و بیشتر دشمنی‌ها تعمیق می‌گردند. اما شرایط بحث و رفتار علمی در حوزه مانند محافل علمی کشورهای غربی، با خلوص انسانی و مضاف بر آن با معنویت الهی بود. لذا از آن زمان نویسنده همواره شایق شده‌است تا در فرصتهای مناسب با این انسانهای شریف به بحث بنشیند که مشابه آنها را ما بسیار به‌ندرت در شهر تهران می‌بینیم و از همینجا، یعنی از مشاهدهٔ رفتار برخی از افراد معمم در تهران نیز ریش‌دوریهای غلط دربارهٔ روحانیت به‌طور عام به‌وجود آمده‌است.

درعین حال باید متذکر شد که شناخت به‌دست آمده و ارائه‌شده در ذیل، قطعاً هنوز محدود است. خیلی از عوامل وجود دارد که نویسنده هنوز به آنها پی نبرده‌است و طرح برخی از نکات پی‌برده‌شده نیز در چهارچوب این کتاب اقتضا نمی‌کند. همچنین گرچه نویسنده کوشش نمود، تا صحت فرضیه‌ها و ادراکات خود را در حوزه از طریق درمیان گذاشتن آنها با افراد ذکرشده در بالا کنترل و اصلاح نماید، اما با وصف این، هنوز این احتمال منتفی نیست که نویسنده در برخی از مشاهدات، ادراک اشتباهی داشته‌است. لذا از قبل برای این احتمال اشتباه‌پوزش می‌طلبید.

بعد از این مقدمه، ذیلاً به برخی از عوامل درونی سیستم مذهب که موجب تضعیف نقش آن در جامعه شده‌است، اشاره می‌گردد:



۲- تحدید حیطه فعالیت و شناخت

سازماندهی کنونی مذهب ما در قالب حوزه‌های علمیه - حداقل تا آنجا که به حوزه علمیه قم مربوط می‌شود - عمری چندان طولانی ندارد. به طوری که درباره حوزه قم اشاره شده است: «این حوزه مقدسه ... حدود ۷۰ سال پیش به دست ... آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (یزدی) تأسیس شده است». (چرندی، ۱۳۷۳، پیام حوزه، شماره اول، ص ۱۸، به نقل از آیت‌الله العظمی ارجی) بنابراین زمان تأسیس حوزه علمیه قم در پایان دوره سلسله قاجاریه و در زمانی که قدرت حکومت ایران بسیار ضعیف بوده است، قرار داشت. به علاوه حیطه فعالیت آن بیشتر به مسائل فقهی و دینی محدود می‌شد و دانشهای مهم دیگر، جایگاه مشخص و بارزی در کنار علوم فقهی و دین نداشته‌اند. (م. ش. همچنین مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۸۰) هر چند که برخی از علما به اقتضای علاقه خود به این علوم (ریاضیات و نجوم ... تا عرفان) پرداخته‌اند. این محدودیت تخصصی عملاً موجب می‌شود که تمام فعالیت و کوشش علمی و همچنین هوش و ذکاوت دانشمندان دینی ما، بیشتر به مسائل فقهی معطوف شوند و تخصصات و زحمات آنها در جزئیات این مباحث متمرکز شود. گرچه پرداختن از یک جزء به جزئی کوچکتر و اشتقاق آن از جزء کلتر، تمرین بسیار مناسبی برای منطقی است (به همین دلیل نیز روحانیون ما عموماً از نظر منطقی نسبتاً ورزیده‌اند). اما در عین حال با این روش، ابعاد مسائل و وسعت نگرش بسیار محدود می‌گردد، بدین معنی که اولاً، فقط آن دسته از پدیده‌های بیرونی بیشتر ادراک می‌شوند که به مسائل دینی ارتباط می‌یابند. ثانیاً پدیده‌های بیرونی برگزیده شده نیز بیشتر از یک بعد مورد توجه قرار می‌گیرند، مسأله‌ای که در روانشناسی «ادراک برگزیده» (Selective perception) نامیده می‌شود.

این مسأله از طریق عوامل دیگر به طور مستقیم و غیرمستقیم تقویت می‌شود که ذیلاً به تشریح آنها خواهیم پرداخت، یکی از این عوامل مستقیم مخاطبین روحانیون هستند.

۳- محدودیت مخاطبین روحانیون و مسائل
مخاطبین نقش مؤثری بر روی گسترش یا محدودیت حیطه شناخت دارند. اگر یک دانشمند مرتباً در تمرین و جدل با دانشمندان سطح بالا در محیطهای علمی مختلف با فرهنگهای متفاوت باشد، طبعاً از نظر قدرت تفکر سیستماتیک و اطلاعات سطح بالای علمی، بسیار ورزیده خواهد شد. اما در صورتی که فقط پاسخگویی سؤالات افرادی با سطح تفکر و نگرش محدود باشد، مسائل مورد بررسی او به سطح تفکر سؤال کنندگان تنزل می‌نماید.

به نظر می‌رسد که مخاطبین روحانیون ما در سطح جامعه از نظر آماری بیشتر از نوع دوم باشند. تا آنجا که مشاهدات نویسنده اجازه می‌دهد، این مسأله را می‌توان در سه سطح بررسی نمود، در سطح آیات و مدرسین، در سطح طلاب و در سطح جامعه.

در پی سؤال نویسنده که آیا در بین آیات، اساتید و مدرسین حوزه، جلسات بحث و جدل علمی وجود دارد یا نه، پاسخ «نه» بود. بر این اساس به نظر می‌رسد که بین این بزرگان یک رابطه



علمی و مجادله‌ای افقی وجود ندارد، اما هریک از آنها با طلبه‌ها و با مردم عادی رابطه عمودی سؤال و جواب دارند.

در بین طلبه‌ها در سطوح مختلف جلسات مباحثه افقی درباره موضوعات درسی وجود داشت، اما آنها نیز وقتی وارد جامعه می‌شوند، غالباً یک رابطه عمودی پرسش و پاسخ دارند. این پرسش و پاسخ طبعاً (حداقل عموماً) درباره مسائل فقهی است و طی آن، روحانیون ما خود را در حد زیادی موظف به پاسخگویی به سؤالات گاه بسیار جزئی افرادی می‌دانند که در شرایط متفاوت و جدید، قدرت تفکرشان کفاف تطبیق رفتار مذهبی‌شان را با آن شرایط نمی‌دهد. در نتیجه تولید علمی نوشتاری آنها نیز بیشتر (اما نه همگی) متمرکز بر روی مطالبی است که پاسخگویی نیاز دینی افراد معمولی است (م. ش. همچنین مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۹۹) این چند نتیجه مهم دیگر را نیز در پی دارد:

اولاً: جمعیت انسانها در حال افزایش و در حال تحرک و تماس با شرایط جدید است و لذا اینگونه سؤالات مردم درباره تطبیق رفتار مذهبی‌شان که چه حرام است و چه حلال، چه درست است و چه غلط، باید علی‌الاصول (در صورتی که پایگاه روحانیت تضعیف نشود و بیرون آن همین اندازه بمانند یا بیشتر شوند) افزایش یابند. در آن صورت این به منزله یک ریلی است که روحانیت را باز هم به مسائل جزئی و عامیانه‌تر سوق خواهد داد و اگر در خارج از نظام روحانیت و مذهب، یک سیستم متفکری یا نیت مخالف وجود داشته باشد که بخواهد روحانیت و مذهب، یک سیستم آن را تغییر دهد یا تثبیت کند، این کار ناممکن به نظر نمی‌رسد.

ثانیاً: ارائه کتب و رسالات درباره جزئی‌ترین رفتار مذهبی، انسانهای معتقد و مذهبی را آنچنان در رفتارشان محدود و هر نوع تصمیم‌گیری را از آنها سلب می‌سازد که در هر زمینه مورد سؤالی باید به مجتهد و مرجع مراجعه کنند. این مسأله موجب می‌شود که:

«اقتدار روحانیت و نفوذ آنها بر روی مردم افزایش یابد.»
«اما در عین حال نیز یک مانع اساسی برای رشد فکری مردم و جامعه به نظر می‌رسد.»

«چنین شرایطی بر روی رشد علمی روحانیون و تمایل آنها به پذیرش عقاید مخالف و انتقاد، تأثیر مثبتی ندارد، زیرا این موجب می‌شود که یک اهل علم بیشتر به پذیرش استدلالها و نظرات خود در سطح مخاطبین معمولی عادت کند، این عادت معمولاً تحمل انسان را از سؤال و انتقاد از سوی افرادی در سطح علمی بالاتر کاهش می‌دهد.»

«از طرف دیگر اقداماتی که در جهت گسترش سطح فکر مردم در آموزش و پرورش و دانشگاهها انجام می‌گیرد، باعث می‌شود که وقتی افراد به یک مرحله از سطح و قدرت تفکر برسند، پرداختن به این مسائل جزئی را «پیش‌یافتاده» تلقی کنند و لذا تمایلشان از روحانیت و در پی آن نیز از مذهب کاسته شود. لذا چنان که ملاحظه می‌شود، مخاطبین نقش مؤثری در محدودیت یا گسترش حیطه نگرش و شناخت علما دارند.»

«ادامه دارد»